

تساهل و تسامح دینی پویایی و بالندگی یا التقاط و انحراف؟!

داوری، رضا

باوند، نعمت الله

فاضل میبیدی، محمدتقی

غروی، محسن

کدیور، محسن

اشاره: تساهل و تسامح یا تولرانس از مسایل بحث برانگیز در جوامع امروزی است. عده‌ای این امر را عامل پویایی، بالندگی و رشد اندیشه‌های مختلف دانسته و معتقدند با بالا بردن ظرفیت پذیرش و تحمل عقاید و آرای مختلف، جامعه در معرض تضارب آرا و افکار قرار می‌گیرد و به سمت پویایی و نشاط علمی پیش می‌رود. از سوی دیگر برخی اندیشمندان قبول تساهل و تسامح در حوزه اندیشه را مغایر با اتقان و استحکام تفکر دانسته و اعتقاد دارند تولرانس منجر به تکثرگرایی و قبول نسبییت می‌شود و اساس و چارچوبهای فکری و اعتقادی را متزلزل می‌کند. کیهان فرهنگی به منظور تبیین این اصل و بررسی آرا و نظرات مختلف در این باب با استادان نعمت الله باوند، دکتر رضا داوری، حجج اسلام محسن غروی، محسن کدیور و محمد تقی فاضل میبیدی به گفت و گو نشست. مبانی و اصول تساهل و تسامح دینی، شریعت و سمحه و سهله و کارکردهای آن در جامعه از محورهای مورد بحث در این میزگرد بود. کیهان فرهنگی پذیرای نقطه نظرات مختلف اندیشمندان و صاحب نظران در باب ابعاد مختلف تساهل و تسامح دینی است.

کیهان فرهنگی: برای ورود به بحث، به عنوان اولین پرسش تقاضا می‌کنیم تعریفی از تساهل و تسامح ارائه بفرمایید.

داوری: امروزه تساهل و تسامح معنای جدیدی پیدا کرده است و ما آن را با واژه (ecnareIoT) می‌شناسیم. بنابراین بهتر است وقتی از تساهل و تسامح بحث می‌کنیم به معادل اصلی آن یعنی تولرانس توجه داشته باشیم. تولرانس یعنی آسان‌گیری. بعضی این کلمه را به «تحمل» و بردباری ترجمه کرده‌اند که معنای دقیق آن را نمی‌رساند. البته اگر بردباری به عنوان اسم به کار رود می‌تواند مترادف با تولرانس باشد ولی بردباری به عنوان صفت هم مورد استفاده دارد که آن یک فضیلت است. ممکن است کسی در برابر شدايد و مصایب بردباری داشته باشد ولی در دین تولرانس نداشته باشد. آسان‌گیری برای تولرانس، معادل خوبی است. در ادبیات ما هم این تعبیر آشناست. مثلا در دیوان حافظ آمده: «گفت آسان گیر بر خود کارها»

تولرانس از قرن هفدهم معنی مبهمی پیدا کرده است. جان لاک ظاهرا اولین کسی است که در این باره کتاب نوشته است. نخستین بار که تولرانس در ساحت دین بین پروتستانها و کاتولیکها مطرح شد آنها با هم قرار گذاشتند با یکدیگر تفاهم و سازگاری داشته باشند. با مسامحه و مدارا با یکدیگر زندگی کنند و یکدیگر را تحمل نمایند.

مدارا و بردباری ترجمه خوبی برای تولرانس نیست. تولرانس مربوط به عقاید و رفتارهاست. قبل از اینکه مسأله آزادی و حقوق بشر مطرح شود تولرانس به این معنی مطرح نبوده است. تولرانس بعد از دوران فرم و در دمکراسی پس از انقلاب فرانسه مطرح شده و مبنای مهمی در رفتار اجتماعی و سیاسی شده است.

کیهان فرهنگی: دکتر داوری به بررسی لغوی تسامح و تساهل پرداختند. اگر ممکن است این اصطلاح در فرهنگ دینی و شریعت نیز توضیح داده شود.

کدیور: دکتر داوری در مورد پیشینه لغوی تسامح و تساهل مطالبی را مطرح کردند. این واژه در فرهنگ ما با این معنی، جدید است. اما تساهل در فرهنگ ما ریشه‌هایی دارد که می‌توان در مدارا و سعه صدر جست و جو کرد. بی‌شک هیچ کس در این دو واژه بحث ندارد و حاضر نیست خود را مخالف آن قلمداد کند. در اینجا جزئیات دیگری مطرح است. تولرانس در اندیشه دینی را می‌توان این گونه معنی کرد: «پذیرش چیزی که مورد قبول ما نیست». ظاهراً بین پذیرش و مورد قبول نبودن تناقضی وجود دارد ولی نکته این است که من عقیده‌ای دارم و غیر از من دیگران هم عقایدی دارند و من این واقعیت را می‌پذیرم و آنان را سرکوب نمی‌کنم ولو اینکه آنها را قبول ندارم. این پذیرش عقاید مخالف از موضع ضعف نیست و بر من تحمیل نشده است. اگر من در موضع ضعف باشم و مجبور به تحمل عقاید دیگران شوم، این موضوع تساهل و تسامح نیست. تساهل و تسامح پذیرش عقایدی است که با نظر ما متفاوت است. تسامح از موضع فرادستی و قدرت است و این فعل با اختیار صورت می‌گیرد. حال اگر کسی به یقین نرسید و عقیده مخالف خودش را تحمل کرد، به این فرد متساهل گفته نمی‌شود.

باوند: تساهل و تسامح یک معنای لغوی مجرد ندارد، یک بستر و زمینه تاریخی دارد و برای شناخت آن باید به صورت تطبیقی نگاهی به خاستگاه و بستر تاریخی تسامح و تساهل در غرب و اسلام داشته باشیم تا در این نگاه تطبیقی جایگاه تسامح هم روشن شود. دکتر داوری به خاستگاه فکری غرب در این مورد اشاره کردند. در اینجا باید تعریف مختصر و فشرده‌ای از تفکر غرب بکنیم تا جایگاه تساهل و تسامح روشن شود. در عصر جدید وقتی دکارت معتقد می‌شود سه جوهر، حقیقت را تشکیل می‌دهد در اینجا جوهر به معنی ارسطویی نیست. این جوهرها استقلال پیدا می‌کنند یعنی جهان و انسان در طول وجود خدا نیست بلکه در عرض وجود خداست. در همین جا اعتقاد به نوعی تکثر در ارتباط با حاق موجودات بوجود می‌آید و نوعی هم استقلال و بعد هم همان جمله معروف مطرح می‌شود که «من فکر می‌کنم پس هستم.»

بر این اساس مبنای وجود بشر هم خودش می‌شود.

یعنی اعلان جدایی انسان از حقیقت ماوراء الطبیعه. هر چند خود دکارت تأکید می‌کند که خداوند علت بقای همه ماست ولی این نقطه کور و غیر قابل حل در تفکر دکارت هست که کانت می‌گوید ما نمی‌توانیم حقیقت را بشناسیم و نباید به آن بپردازیم. بنابراین در غرب، بشر و تفکر و عمل او را مستقل از علم و اراده الهی می‌دانند. شاید تا حدودی حق دارند، چون عملکرد کلیسا در جهت رکود تمدن غرب بوده است. با این پیشینه، فلاسفه دین از جمله هوگ می‌گویند یک نوع فاصله وجودی بین انسان و خداست. فاصله وجودی و معرفت شناسی دین، انسان و خداست. نگاه غربیها به دین، نگاه برون دینی است. یعنی خداوند در برابر ماست، در عالم خارج است و ما از درون آزادیم. از همین جا مسأله آزادی مطرح می‌شود. در پروتستان هم منشأ آزادی و تسامح آنجاست که آنها این باور کاتولیکها را که معتقد بودند فهم قرآن و ارتباط با خدا احتیاج به مرجع و کلیسا دارد را در هم شکستند و گفتند فهم بشر مستقل است. تأکید بر روی فرد، اساس تسامح در اندیشه غربی است که انسان غربی را از مرجعیت کلیسا مستقل می‌کند. با توجه به سیر فلسفه دینی بخصوص در مذهب پروتستان خواه ناخواه تفکر غرب به خصوص با اندیشه کانت که اوج تفکر غرب است به پلورالیسم، سکولاریسم و لایبسم می‌رسد. لازمه این امر جدایی معنویت و ماوراء الطبیعه از زندگی بشر و جدایی دین از سیاست است. یعنی تولرانس یا تسامح و تساهل ریشه در فلسفه و دین دارد و ثمره‌اش در عرصه سیاست تکثرگرایی و سکولاریسم است. اساس این فلسفه این است که ما به همه حقیقت نمی‌توانیم برسیم. بحثهایی که فلاسفه پست مدرنیسم مطرح می‌کنند این است که ما باید نسبت به ادیان و اعتقادات دیگران هم تولرانس داشته باشیم. یکی از قلمروهای مهم تحقق تولرانس و تسامح، دلایل دینی و فلسفه است یعنی جایگاه تساهل و تسامح لااقل در بسیاری از بخشها، اعتقاد به جدایی دین از سیاست است.

کیهان فرهنگی: تساهل و تسامح از چه زمانی به عرصه دین وارد شده؟ آیا این دو واژه در سیره عملی و نظری پیامبر(ص) نیز وجود داشته است و اسلام آن را می‌پذیرد؟

فاضل میبیدی: تساهل و تسامح قبل از اسلام هم وجود داشته است. با توجه به قرآن کریم در می‌یابیم که خداوند در راستای تعالیم انبیا سبطه و سلطه سیاسی و اکراه در عقیده را نفی کرده است. در داستان نوح سوال می‌شود:

«انلز مکموها و انتم لها کارهون»

تو را الزام می‌کنی یا دین امری اختیاری است؟ علامه طباطبایی در «المیزان» آورده است که این آیه نسخ نشده و آیه

«لا اکراه فی الدین» هم دنباله این آیه است

خداوند اکراه و الزام در دین را نفی کرده است.

دو واژه تسامح و تساهل در ادبیات دینی زیاد به کار رفته است. در چندین روایت

پیامبر(ص) فرموده است: «خداوند من را با شریعت سهله و سمحه مبعوث کرده است». خداوند خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید: «و لو کنت فظا غلیظ القلب لا نفضوا من حولک» که اگر یک آدم خشنی بودی هیچ کس دورت را نمی‌گرفت و از اطرافت پراکنده می‌شدند. معنای آن این است که خشونت در تعالیم تو وجود ندارد.

غرویان: برای پاسخ به این سؤال باید دید نظر اسلام نسبت به انسان چیست؟ آیا اسلام انسان را در این عالم رها و یله گذاشته و یا می‌خواهد انسان از یک مبدایی آغاز کند و به انتها برسد. به نظر بنده اسلام نظرش این است که انسان از یک مبدأ آغاز کند و به انتها برسد. ما این انتها را فلاح، سعادت، کمال و قرب خدا می‌نامیم. انسان در نگاه دین اسلام به این صورت نیست که به هر طریق که می‌خواهد برود و هر طور که دلش می‌خواهد تفکر کند. انسان یک هدف و مسیر مشخصی دارد و انسان باید با اختیار برود و باید با علم مسیر را طی کند. انسان باید در جاده حقیقت حرکت کند و نسبت به باطل اعراض داشته باشد، یعنی چه که ما بگوییم که اسلام به طور کامل تساهل و تسامح دارد؟ همانطور که پیامبر(ص) رحم و عاطفه و مروت داشتند در عین حال نسبت به کفار، مشرکین و منکران دارای شدت بودند. اگر گفتیم دین صرفاً تساهل و تسامح است پس این تعابیر قرآن را چه می‌کنیم؟ این آیات را چگونه معنی می‌کنیم؟ اسلام در محدوده‌ای که منطق اقتضا بکند و مثمر هدایت باشد تسامح و مدارا دارد اما اگر ببیند کسی از جاده منطق خارج می‌شود یعنی برخوردش دیگر منطقی نیست، اینجا دیگر تسامح ندارد. پس تسامح و تساهل در حوزه دین محدود به حد منطق انسانی و عقلی است. اگر کسی بخواهد بدون منطق برخورد کند، اسلام در برابرش شدید برخورد می‌کند. همین که اسلام برای انسان یک خط هدایت را مشخص کرده معنایش این است که در این خط باید حرکت کند مگر اینکه هدایت اقتضا کند که شما با یک قشر، و حزب، گروه یا فکری مسامحه کنید که او را به جاده و مسیر حق بیاورید. اما اینکه بگوییم تساهل و تسامح یعنی اینکه هر کسی را به حال خودش واگذار کنیم با مبانی اسلام سازگاری ندارد.

کیهان فرهنگی: حوزه و دامنه بحث تساهل و تسامح در فرهنگ دینی ما تا چه اندازه گسترده است؟

داوری: مسأله تولرانس به معنای سیاسی آن اصلاً در بین فقها و علمای ما مطرح نبوده است. اما مسأله تولرانس دینی در میان اهل معرفت و عرفای ما از قبل وجود داشته است. نقل است که بر سر در سرای ابو الحسن خرقانی نوشته بود: «هر که به این سرا در آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید. چه هر کس بر سفره حق تعالی به جان ارزد بر سفره ابو الحسن به نان ارزد». این تولرانس است ولی آیا همه اهل دین و دینداران می‌توانستند در این مرتبه باشند و این گونه نگاه کنند؟ جایگاه فقیه با جایگاه عارف فرق می‌کند. مولوی شیخ قونیه بوده و مقام افتاء داشته است. او با اینکه فقیه بوده تساهل و تسامح نیز داشته است. و نمی‌دانم این دو را با هم چگونه جمع کرده بود. او گفته است: «سختگیری و تعصب خامی است». سختگیری در مقابل تساهل و تسامح است. افرادی در اخلاق اهل تولرانس و تسامح و تساهل هستند و در نفسانیات این گونه نیستند و برخی به عکس. راسل گفته است: من در اخلاق خوشبین و در نفسانیات بدبین هستم. چیزی که به نام تولرانس مطرح شده و همه باید در زندگی آن را رعایت کنند و مخصوص طبقه خاصی نیست از قرن هفدهم به وجود آمده است.

*حجت الاسلام محسن غرویان: جهان‌بینی، ایدئولوژی، احکام، اصول و فروع اسلام همه بر برهان منطقی و عقلانی مبتنی است و خارج از این مجموعه، هر رأیی و مکتبی باطل است و ما باید بطلان آنها را اعلام کنیم و بگوییم ما حق هستیم.

کدیور: تساهل و تسامح در حوزه‌های دین، سیاست و فرهنگ مطرح شده است. تساهل و تسامح در حوزه شریعت اخص از حوزه دین است. حال این سؤال مطرح می‌شود که این تساهل و تسامح در احکام فقهیه است یا فراتر از آن؟ تساهل و تسامح یک دین با صاحبان مکاتب دیگر، تساهل برون دینی است. تساهل و تسامح ارباب یک مذهب درون یک دین با مذهبهای دیگر به معنی درون دینی است و می‌تواند حوزه بحث ما قرار گیرد.

بحث فعلی در جامعه ما، بحث تساهل و تسامح در شریعت فارغ از مباحث لغوی، به پذیرش تکرر برداشتهای مختلف دینی و نحوه سلوک با ادیان دیگر در جامعه بر می‌گردد. این مسأله در دین چگونه است و رفتار ما با سایر مذاهب و ادیان چگونه باید باشد؟ کسی که معتقد به حداقل تساهل و تسامح باشد معتقد است در متن کتاب و سنت تعالیمی وجود دارد که به ما می‌آموزد با حفظ عقیده خود با سعه صدر، وسعت مشرب با برداشتهای مختلف درون دینی و ادیان دیگر برخورد کنیم. کسی می‌تواند متساهل باشد که به عقیده خود پایبند است. یعنی تساهل و تسامح به معنی زیر پا گذاشتن عقاید خود نیست. به این معنا نیست که از عقاید خود دست کشیده و به نسبیت قایل شویم و معتقدیم هر کس هر طوری اندیشید صحیح *باوند: اسلام با توجه به معنی تساهل و تسامح و تسری آن در ساحت اندیشه که به معرفت ظنی می‌انجامد قطعاً مخالف است.

*فاضل میبیدی: تساهل و تسامح، لازمه اندیشه دینی است و علت گسترش اسلام در سرزمینهای مختلف همین امر بوده است.

*داوری: باید دین را فارغ از آرای مشهور و غالب عصر درک کنیم و بشناسیم.

است. البته با تلقی نسبی گرایانه هم می‌توان دم از تساهل و تسامح زد ولی به عقیده من با یقین به عقاید هم می‌توان به تساهل و تسامح معتقد بود.

غرویان: در تعریف تساهل و تسامح در حوزه شریعت، تفکیک در حوزه‌های مختلف شریعت هم ضرورت دارد. شریعت به حوزه احکام، عقاید و اخلاق قابل تقسیم است. بحث تساهل و تسامح در هر یک از این حوزه‌ها با دیگری متفاوت است. در حوزه عقاید زمینه تساهل و تسامح کمتر است. برای اینکه میانی عقیدتی دارای مبانی عقلی و محکم است که تسامح در آنها کمتر راه پیدا می‌کند. اما در حوزه احکام دو بخش داریم. یک سری احکام ضروری دین است که در آن تسامح و تساهل راه ندارد. اما در ظنیات تساهل بیشتر مطرح است. در حوزه اخلاق هم یک سری اصول مطلق و ثابت وجود دارد که تساهل و تسامح کمتر در آن مطرح می‌شود. ولی در یک سری رفتار، عادات، آداب و نحوه سلوک اجتماعی می‌توانیم تسامح و تساهل را مطرح کنیم. در واقع طرح مسأله تساهل و تسامح در هر یک از این حوزه‌ها متفاوت است.

کیهان فرهنگی: به نظر می‌آید تسامح در دو زمینه نظر و عمل را باید جداگانه مورد بحث قرار داد. دین به طور اعم و اسلام به طور اخص با تفکرات و اندیشه‌های مخالف چگونه برخورد می‌کند؟

کدیور: نکات فراوانی در اینجا مورد بحث است. تقسیم بندی آقای غرویان به اینجا می‌رسد که هیچ حوزه‌ای جز حوزه محدودی از ظنیات احکام و رفتار و آداب برای تساهل و تسامح باقی نمی‌ماند. هم به لحاظ تاریخ و هم به لحاظ اندیشه روی این مسأله مناقشه وجود دارد. آقای باوند هم به مسأله تاریخی اشاره کردند که تاریخ منظرهای مختلف دارد. در بحث تسامح و تساهل در حوزه اعتقادات، احکام و اخلاق دینی باید گفت اگر در زمینه اعتقادات به اعتبار یقینی بودنش و در زمینه احکام و اصول اخلاقی به این قائل باشیم که همه متفکران ما یک گونه می‌اندیشند و در مقام واقع هم ببینیم که همه یک گونه اندیشیده‌اند، این سخن صحیحی خواهد بود و ما در واقع هیچ تکرر و اختلاف نظری نداریم. ولی در تک تک اینها می‌توان بحث کرد. باید گفت که اختلاف نظرها در حوزه‌هایی که از نظر آقای غرویان در آنها تساهل و تسامح راه ندارد چگونه قابل تفسیر است؟ یکی از مسایل مهم اعتقادی ما توحید است. آیا یک محدث اخباری شیعه و یک پیرو حکمت متعالیه این مسأله را یک گونه بیان کرده‌اند و اعتقادات همدیگر را در این مسأله باور دارند؟ فراوان خوانده‌ایم که حکیم یا عارفی که ما او را به رسمیت می‌شناسیم آنچه را که یک محدث گفته پذیرفته است و بر عکس، آن فقیه و محدث سخن حکیم و

عارف را بر سبیل صواب ندانسته است. گاهی وقتها مسایلی که در این زمینه در تاریخ ما محقق شده به تکفیر هم منجر شده است. وقتی مرحوم صدر المتألهین برای اولین بار تفسیر جدید خودش را از لحاظ اعتقادی در باب مسأله وحدت وجود بیان کرد چه مشکلاتی برایش ایجاد شد؟ او مجبور شد از شهر و دیار خودش هجرت کند.

همانطور که دکتر داوری فرمودند بخش مهمی از فقهای ما جز در همین حوزه احکام ظنی تساهل و تسامح را نپذیرفته‌اند. که البته این حکم شامل تمامی متفکران مسلمان نمی‌شود و فقط محدود به فقها می‌شود.

اجازه بدهید مثال دیگری بزنم. آیا مسأله معاد از ضروریات دین ما هست یا نیست؟ علما در بحث معاد جسمانی قبل و بعد از ملا صدرا به گونه‌های مختلفی اندیشیده‌اند. مرحوم آقا علی مدرس تهرانی تفسیر ملا صدرا را نمی‌پذیرد. ملا صدرا هم تفسیر گذشتگان خودش را نپذیرفت. اینکه ما فکر کنیم صرفاً در احکام ظنی تساهل و تسامح وجود دارد، نه سخن درستی است نه واقعیت تاریخی دارد. واقعیت تاریخی اندیشه‌ها ما بر این مسأله حاکم است که متفکران ما از ناحیه بعضی از علما تحت فشار بوده‌اند لکن سخن خودشان را گفته‌اند. سخنی که ملا صدرا در قرن یازدهم گفت و به آن شکل مورد تهاجم قرار گرفت و تا دو قرن حتی کتابهایش در حوزه‌ها صلاحیت تدریس را پیدا نکرد و به رسمیت شناخته نشد امروز بعد از چهار قرن مبنای تفسیر قرآن قرار گرفته به نحوی که بزرگترین اساتید تفسیر معاصر به تعلیم و تعلم همان مبنایی که روزی مطرود حوزه‌ها بود فخر می‌کنند و حق هم دارند. لذا اگر ما به این تساهل و تسامح در حوزه اعتقادات باور نداشته باشیم برداشت چه کسی را باید ملاک قرار دهیم؟ آیا همه عالمان در مسایل اعتقادی و احکام ضروری یکسان اندیشیده‌اند؟

در مورد ضروری دین هم بین فقهای ما تفاوت نظر است و هیچ ایرادی ندارد به شرط اینکه روی مبنای علمی بحث شود در اخلاق هم همینطور. آیا اصول اخلاقی که فرضاً دو متفکر اخلاقی مثلاً ملا محسن فیض و امام محمد غزالی در محجه البیضاء و احیاء العلوم پذیرفته‌اند یکسان است؟ به نظر من یک مراجعه دوباره به مجموعه معارف در تمامی حوزه‌ها به ما این نکته را خواهد باوراند که تفاوت منظر و اختلاف دیدگاه در تمامی این موارد وجود دارد و به شرط اینکه روی مبنای علمی ذکر شده باشد می‌باید آنها را تحمل کرد. سؤال اساسی این است که بالاخره نظر کدامیک از علما ملاک است و محور بحث قرار می‌گیرد؟

غرویان: نتیجه‌ای که از فرمایشات آقای کدیور می‌گیریم این است که ما در حوزه عقاید و احکام و در حوزه اخلاقیات هیچ امری که بین علما متفق علیه باشد نداریم و هیچ مسأله مشترکی وجود ندارد. به نظر من اینطور نیست و ما در اصل وجود معاد و اصل ضرورت بعثت و اصل کتابهای آسمانی هیچ شک و شبهه‌ای نداریم و این مسایل بین علماء متفق علیه است. در اصل اینکه مثلاً در مسایل معاد، بهشت، دوزخ، حساب و پاداشی هست اینها بین علمای ما با مشربهای مختلفی که داشتند اینها هیچ شک و شبهه‌ای نیست و جزو معتقدات متفق علیه است.

کیهان فرهنگی: منظور آقای کدیور برداشتها و تفسیرهای مختلف از این اصول ثابت است.

غرویان: روی تصورات اختلاف هست ولی اصل تصدیق را چه می‌گویند؟ تصدیق به اینکه معاد، وحی، نبوت و خدایی هست. اینها جزو اصول مسلم ادیان و اصول مسلم و متفق علیه عالمان دین شناس بوده است و در اینها نمی‌شود شک و شبهه‌ای کرد، همچنین در حوزه احکام بین فقها اختلاف فتوا و اختلاف رأی هست ولی در اصل اینکه نماز و روزه و حج از ضروریات دین اسلام است. اختلافی نیست. در فروع و جزییات احکام اختلافاتی وجود دارد. در حوزه احکام ما یک اصول ثابتی داریم. در اخلاقیات هم همینطور است در اصل اینکه «العدل حسن و الظلم قبیح» همه متفقند.

امثال اینها در اصول اخلاقی هست و اینها همان اصولی است که کانت هم پذیرفته است. اختلافی بین علمای اخلاق حداقل در حوزه اسلام وجود ندارد مگر اینکه قایل به نسبیت مطلق معرفت و شکاکیت مطلق شویم و بگوییم راهی برای رسیدن به یقین نداریم. باید مبنا را روشن کرد که آیا ما در حوزه دین می‌توانیم به یقینی برسیم و راهی برای رسیدن به یک گزاره یقینی داریم یا نه؟ اگر بگوییم نداریم راه برای همه این حرفها باز می‌شود، ولی اگر گفتیم راه برای رسیدن به یقین داریم نمی‌توانیم بعد در آن چیزی که به یقین رسیده‌ایم تسامح و تساهل به خرج بدهیم. این معنایش این می‌شود که نقیض آن

را هم بپذیریم، و اگر گفتیم نماز از ضروریات دین است و طبق تسامح بخواهیم حرف منکر ضرورت و وجوب نماز را هم بپذیریم چه معنایی دارد؟ سؤال اساسی این است که عقیده یقینی داشتن با تساهل چگونه قابل جمع است؟ مگر می‌شود در آن واحد دو حرف متناقض را هم بپذیریم؟ بالاخره وقتی پذیرفتیم که دو تا چهار تاست، نمی‌توانیم بپذیریم که پنج هم می‌تواند باشد، مگر اینکه پذیرفتن را به گونه دیگر معنا کنیم.

فاضل میبیدی: در حوزه اعتقاد کاملا با خشونت مبارزه شده است. خشونت که رفت به جای آن تسامح می‌آید. آقای کدیور فرمودند تسامح یعنی پذیرش عقیده دیگران. من می‌خواهم اضافه کنم تسامح پذیرش عقیده دیگران نیست بلکه تحمل عقیده دیگران است.

اسلام در آغاز بعثت با عقاید گوناگون مواجه شد و دو گونه برخورد داشت. بعضی از عقاید را پذیرفت. در دین مسیحیت یا یهودیت نکات مثبتی بود که اسلام آنها را امضا کرد. به تعبیر دیگر اسلام ناسخ تمام ادیان قبل نبود بلکه مصحح ادیان قبل بود. گاهی هم می‌شد که اسلام عقایدی را قبول نداشت ولی تحمل می‌کرد. اگر کسی در حوزه اسلام بود و عقیده‌ای ضد عقیده اسلام و توحید و قرآن داشت و با این حال می‌خواست *فاضل میبیدی: اگر در مذهب دیگری غیر از اسلام، حکمی را یافتیم که عقلا و منطقا به صلاح جامعه است می‌توان حکم فرعی اسلام را فسخ کرد و به عنوان قضیه خارجی دانست و به جایش این حکم را گذاشت.

*کدیور: فسخ احکام در حیطة قدرت علما و فقها نیست و صرفا از اختیارات پیامبر اسلام (ص) است و حتی ائمه معصومین هم برای آنکه از تعرض به ساحت دین جلوگیری شود از آن استفاده نکردند.

*غروی: لازم نیست ما فلسفه همه احکام را در یابیم. وقتی ما با عقلمان به فلسفه وحی و عصمت وحی از خطا می‌رسیم باید آن را بپذیریم و نمی‌توانیم با این فرض که مثلا فلان حکم حقوقی در انگلیس و فرانسه بهتر از حکم قرآن است، آن را بپذیریم.

در حوزه اسلام زندگی کند اهل ذمه بود و اسلام او را می‌پذیرفت و با وی تسامح و تساهل می‌شد و در حوزه معیشتی اسلام، با تعاهدی که داشت به راحتی زندگی می‌کرد. مسعودی در مروج الذهب می‌گوید تسامح اسلام در این زمینه اینقدر بالا بود که یک یهودی معاهد در یکی از پستهای وزارتی در حکومت اسلام وارد می‌شد.

داوری: تاریخ اسلام گواه است که متفکران و صاحب نظران و عارفان بزرگ نظرها و کلمات عمیقی بیان کرده‌اند. فلسفه و عرفان و کلام اسلامی بدون باز بودن فضای بحث بوجود نمی‌آمد اما تולرانس کمتر به نظر و بیشتر به عقیده و عمل مربوط است. حقیقت این است که اگر از مقتضیات عملی صرف نظر کنیم در شریعت تسامح و تساهل به معنای امروزی مطرح شده است. در این مورد بیشتر باید تأمل و دقت کرد. تقسیم بندی آقای غروی در باب تساهل و تسامح جای بحث دارد. با این تعریف خود ایشان هم اهل تساهل و تسامح هستند. من قبول ندارم که ما یک منطق داریم و یک طرف این منطق اسلام است و طرف دیگر منطق غیر اسلام. ما مسلمان منطقی و مسلمان غیر منطقی داریم. غیر مسلمان منطقی و غیر منطقی هم داریم. اینکه منطق را اختصاص بدهیم به گروهی و دیگران را عاری از آن بدانیم درست نیست. همه خود را اهل منطق می‌دانند و آیا می‌توانیم بگوییم همه بد خواهند، سوء نیت دارند و مغرضند. اسلام دین سهله و سمحه است. اسلام دین انصاف، مروت و بردباری است و اسلام دین تحمل و خشونت نیست.

همواره ادیان مختلف در عالم اسلامی با آزادی زندگی می‌کردند و حقوقشان هم محفوظ بوده است.

آقای کدیور بحث آزاد بودن مباحث علمی را مطرح کردند. مباحث علمی همواره در میان علما و مجتهدان ما رایج بوده است اما این تولرانس نیست. باید تساهل در عمل از تساهل در فلسفه و آرا جدا شود. سؤال این است که نظر دین درباره تسامح در عقاید و احکام و سیاست چیست؟ نه اینکه آیا بحث آزاد بوده یا نه؟ در بحثهای فلسفی هر چیزی را می‌توان مطرح کرد. وقتی غزالی نظراتش را مطرح کرد تکفیر شد و کسی هم به او جواب نداد. پس از مدت‌ها در مغرب زمین قاضی

قرطبه که هم فیلسوف بود و هم فقیه به اشکالهای غزالی پاسخ داد و تکفیر او را بی‌مورد دانست. اینکه دو عالم مثل ابن سینا و غزالی با هم بحث می‌کنند و همدیگر را تکفیر می‌کنند و ابن رشد این تکفیر را غیر موجه می‌داند اینها نشاط علمی است نه تولرانس. ولی اگر تولرانس را به معنی تحمل و حوصله داشتن معنا کنیم، من هم قبول دارم که تولرانس به معنی یک امر اخلاقی در اسلام بوده است. در خلوت می‌توان راجع به خیلی مسایل با علما و فقها بحث کرد. تولرانس به معنای فضیلت اخلاقی همیشه مطرح بوده و الان هم هست. می‌توان با هر عالمی در خلوت هر امری را گفت که آنها جای طرح در میان عامه مردم ندارند. باید ببینیم که اسلام نسبت به آزادی بیان و احترام به عقاید و آرا چه نظری دارد؟ به جز در دوران جدید، آیا در تاریخ دورانی را دیده‌اید که بگویند هر کس هر رأی و نظری دارد محترم است و هر کس می‌تواند با هر عقیده‌ای مخالفت کند؟ شاید کسی بگوید ایده‌آل این است و چون اسلام هم ایده‌آل را رد نمی‌کند، این وضع را می‌پذیرد.

باوند: در باب اظهار نظر و رأی صحبت شد. البته مخالفان حق گفت و گو و تبادل نظر دارند. اما از آن طرف هم قرآن در دهها آیه این مسأله را مطرح می‌کند که با غیر مسلمانان دوستی نوزید. در اسلام اصل تبرئ و تولی وجود دارد و برای هر امری حقوق و ضابطه و قانون وضع شده و نباید از آن تعدی کرد.

تسامح در بخش اعتقاد که امکان وصول به معرفت قطعی است امکان پذیر نیست چون خداوند جبرا ننگته است که شما تعبداً به وحی اعتقاد پیدا کنید. تعبد در متنش یک پیوند وجودی و کاملاً عقلانی و منطقی با محتوای وحی دارد. اگر عقل ببیندش آزادانه در برابر وحی تسلیم می‌شود. این یک نوع استدلال عقلانی است. حتی در عرصه‌ای که نتواند خودش حقیقت را درک کند، می‌فهمد که نمی‌فهمد. قرآن کریم و اسلام با توجه به معنای تسامح و تساهل و تسری آن در ساحت اندیشه که به معرفت ظنی می‌انجامد و در ساحت عمل اجتماعی که به جدایی دین از سیاست و سکولاریسم منجر می‌شود قطعاً مخالف است. از طرفی اعتقاد به یک معرفت عقلانی و یقینی که در آن منطق هست را قبول دارد و در این عقلانیت می‌تواند با مذاهب دیگر مشترک باشد و طرفداران عقاید مختلف با ترتیب منطقی بحث کنند. اما در ساحت عمل تسامح و تساهل به معنای غربی که به سکولاریسم منتهی می‌شود به هیچ وجه در اسلام وجود ندارد.

کیهان فرهنگی: رفتارها، کنش‌ها و هنجارهای اجتماعی ریشه در اندیشه دارند، برای تحدید بحث بهتر است که بحث تساهل را در درون دین بررسی کنیم و در این راستا مبانی و اصول آن را مشخص کنیم.

فاضل میبیدی: در تعریفی که دکتر باوند از تساهل و تسامح کردند ضرورت جدایی حوزه دین و سیاست مطرح شد. برای تبیین تساهل و تسامح دینی باید تاریخ اسلام و برخورد مسلمانان با عقاید و افکار دیگران را بررسی کنیم. تساهل دو گونه است. یا پذیرش افکار دیگران یا تحمل افکار دیگران. بر خلاف آنچه آقای غرویان اشاره کردند رد و تکفیر عقاید دیگران را صوابی نیست. اسلام هم تحمل عقاید دیگران را داشته است و هم پذیرش آنها را. اسلام احکام را آورد. اما برخی احکامی را که در جاهلیت هم بود، تأیید کرد. در «وسایل الشیعه» آمده که عبدالمطلب پنج سنت در جاهلیت گذاشت و اسلام همه را امضا کرد. این مسأله تساهل و تسامح در مسایل اجتماعی و سیاسی است. اسلام دید که بسیاری از روشهای قبل بر خلاف عقل و منطق نیست و لذا آنها را تأیید کرد.

دو عامل باعث شد اسلام در ایران و بسیاری از کشورها جا بیفتد؟ اول اینکه در این کشورها آنقدر خشونت زیاد بود که هر گونه آسان‌گیری از بین رفته بود و اسلام با عنوان دین رحمت و رأفت وارد شد. دیگر اینکه اسلام یک سری احکامی را که از قبل وجود داشت پذیرفت. برخی احکام مثل حکم مالیاتی را اسلام از ایرانیان گرفت. اسلام ننگت شریعت شما باطل است و هر چه من گفتم شما بپذیرید.

تساهل و تسامح لازمه دین است و به علت رعایت همین اصل، اسلام توانست در بسیاری از کشورها مطرح شود. اسلام عقایدی را که خلاف مبانی توحید نبود پذیرفت.

اصل بنیادین اسلام بر نجات انسانیت است. اسلام معتقد است که انسان موجودی محترم است و عقیده‌اش هم محترم است، الا اینکه عقیده‌ای اظهار کند که خلاف اسلام باشد. اگر بپذیریم دین امری فطری است و عصاره تعالیم دین در فطرت انسان وجود دارد لازمه‌اش این است که تساهل در دین را به عنوان یک امر ذاتی بپذیریم.

در مورد «اشداء علی الکفار» هم باید گفت مربوط به آنهاست که می‌خواهند با اسلام بجنگند. ولی اگر کسی خواست ملحد باشد و بخواهد زندگی‌اش را بکند، آیا باید به او هم به مصداق اشداء علی الکفار برخورد کرد؟ نه اینطور نیست بلکه اگر او بخواهد این عقیده باطل را به صحنه اجتماع بکشانند و تزویر و توطئه کند آن وقت باید با او برخورد نمود.

غرویان: حساسیت رسول خدا نسبت به کفر فقط در جایی نبود که کفار حمله فیزیکی به عالم اسلام نکنند. پیغمبر (ص) نسبت به کفر به عنوان یک عقیده حساس بود. اینکه آقای فاضل میبیدی فرمودند اشداء علی الکفار، در جایی بوده که کفار نسبت به کشور اسلامی می‌خواستند هجوم بیاورند، به نظر من این طور نیست. خود پیغمبر بر اساس آیات قرآن از اینکه یک عده‌ای ایمان به خدا ندارند جوش می‌زند.

فاضل میبیدی: می‌خواست مجبورشان کند.

غرویان: بحث مجبور کردن نیست. بحث این است که پیغمبر نسبت به عقیده کفرآمیز حساسیت داشتند. بحث فیزیکی و خارجی نیست که کفار حمله کنند یا کنند. پیغمبر از اینکه می‌بینند یک نفر عقیده‌اش نادرست است جوش می‌زند. ولی شما می‌فرمایید چطور عمل می‌کردند؟ بله با شمشیر نبوده است. مبلغ می‌فرستادند، قرآن اقامه می‌کردند، سعی می‌کردند او را هدایت کنند. این طور نیست که اشداء علی الکفار فقط در جبهه جنگ معنا داشته باشد. حضرت نسبت به کفر حساسیت داشتند. این به نظر من، یعنی عدم

* دکتر رضا داوری: علمای دین در مسایل اساسی شریعت و در آنچه به عمل و اعتقادات مردم مربوط می‌شود، اختلاف‌های جزئی دارند. بحث‌های روشنفکرها در مورد دین بحث‌های سیاسی است و ربطی به دین ندارد.

تساهل در حوزه عقیده یعنی این طور نبود که پیغمبر بگویند کافر را بگذارید به حال خودش باشد.

کیهان فرهنگی: آیه

لکم دینکم ولی

دین را چگونه تفسیر می‌کنید؟

غرویان: باید اینها را با هم جمع کرد، لا اکره فی الدین هم داریم ولی از آن طرف خطاب به پیغمبر هم داریم که چرا اینقدر جوش می‌زنی که مردم ایمان نمی‌آورند؟ پس پیغمبر تعصب داشت. به این معنا که نمی‌خواست کفر روی زمین باشد یعنی نسبت به وجود عقیده کفر در روی کره زمین تساهل و تسامح نداشت.

می‌خواست همه ایمان داشته باشند. دلیلش هم آن است که در ذات اسلام تساهل و تسامح مطلق وجود ندارد. یعنی اسلام نسبت به کفر و عقیده کفرآمیز تساهل ندارد. بلکه تلاش دارد آن را محو کند. کفار در زمان پیغمبر بودند. اما به این معنا نیست که کفار را بگذارید به حال خودشان باشند که هر طور می‌خواهند عمل کنند و هر جور می‌خواهند عقیده خود را رواج دهند. پیغمبر به آنها می‌گفتند «هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» برهان بیاورید اگر ما را قانع کردید ما می‌پذیریم اگر نه شما باید برهان ما را بپذیرید. پس به عقیده بنده باز تساهل مطلق نیست. نکته دیگر این است که تسامح و تساهل در هیچ جای دنیا و در هیچ مکتبی وجود ندارد. یعنی شما هر مکتب فکری را ببینید نسبت به چارچوب فکری خودش یک تصلبی دارد و در حوزه عقیده و حتی سیاست خود تسامح را نمی‌پذیرد. شما در نظام‌های سیاسی دنیا کجا می‌بینید که هر نوع عقیده مخالف نظام حاکم را بپذیرند و به آن آزادی مطلق بدهند. اصلاً شعار تسامح و تساهل و آزادی مطلق به نظر من شعاری

ذهنی است و وجود خارجی ندارد. حکومتها دارای اصول، قوانین و نظاماتی هستند که در هیچ کدام تسامح، تساهل و آزادی مطلق وجود ندارد.

در کشورهایی که ادعای آزادی هم دارند مگر می‌توانید هر حرفی را بزنید یا هر مقاله‌ای را بنویسید، هر جور خواستید عمل بکنید، هر جور خواستید حزب تشکیل دهید یا تظاهرات اجتماعی داشته باشید؟ شما اگر در آمریکا بخواهید وسط میدان، نماز جمعه یا جماعت بخوانید نمی‌گذارند. می‌گویند این یک ابراز عقیده‌ای است که با نظام فکری و سیاسی ما سازگاری ندارد. پس تسامح و تساهل آنجا وجود ندارد. در اسلام هم همین طور است، اسلام مجموعه‌ای از جهان بینی، ایدئولوژی، یکسری مبانی فلسفی و یک سری دستورات اجتماعی است. اسلام مدعی این است که هر کسی برهان دارد بیاید در برابر این مجموعه فکری عرضه کند، بحث می‌کنیم. اما این مجموعه وقتی در یک کشوری مثل جمهوری اسلامی ایران حاکم شد هر کسی آزادی ندارد که با این توجیه که اسلام دین تسامح و تساهل است هر جور می‌خواهد عمل کند و هر حزبی تشکیل دهد و هر مطلبی در مطبوعات درج کند. در هیچ کجای دنیا این طور نیست، در اسلام هم همین طور. بله در آکادمیها و مراکز علمی، دانشگاهها و حوزه‌ها ممکن است این بحثها مطرح شود. اما اینکه هر کسی بخواهد عقیده، رفتار و سلوک اجتماعی خود را ترویج کند این باعث هرج و مرج می‌شود.

باوند: سهله و سمره در اسلام به این معنی نیست که تسامح و تساهل در اعتقادات را می‌پذیرد. بلکه اسلام دینی مطابق با عقل و فطرت انسان است و زمانی که انسان با تعقل و با یک سلامت نفس با احکام اسلام مواجه بشود خواه ناخواه آن را می‌پذیرد و از این نظر سهولتی در ذات اسلام هست. امام صادق (ع) فرموده ایمان ده درجه دارد. هر کدام که به درجه‌ای رسیدند درجه پایین را نشکنند. با بررسی مصادیق در می‌یابیم که تسامح و تساهل به معنای سعه صدر است. در درون جامعه اسلامی اصل بر این است که عصبیت و تعصب نباشد. عدم سعه صدر یعنی تعصب و عصبیت که به نوعی خودکامگی در هر حوزه محدود یا نامحدود می‌انجامد. اسلام این مورد را نفی می‌کند.

طبق احکام اسلامی اهل کتاب می‌توانند با امنیت کامل، آزادی بیان و عقیده داشته و در مسایل اجتماعی هم مشارکت داشته باشند. ما هم می‌توانیم در یک تعامل و تبادل فرهنگی با جهان غرب از خیلی نکته‌های مثبت استفاده کنیم. قرآن کریم می‌فرماید

«فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»

و در روایتی داریم که «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال» یا اینکه گفته شده حکمت را از چین هم بیاموزید. لازمه این ارتباط، گفت و شنید است و رابطه‌اش در آزادی بیان و اندیشه است و همه اینها در اسلام تأیید شده است. تساهل و تسامح در دو حوزه عمل و نظر در دین مطرح است. در نظر اگر ما معتقد به نوعی معرفت یقینی در دیگران ولو در یک مرتبه خاصی شویم و آن را حق بدانیم، در واقع حریم اسلام را شکسته‌ایم. این اصل تحت عنوان تطابق عقل با وحی مطرح شده و آرای فلاسفه و عرفای ما مؤید این اصل است. تاریخ اسلام هم ملاک نیست بلکه قرآن و عترت ملاک است. این پیش فرض آقای کنیور که اشاره کردند علما در برداشتهایی با هم اختلاف داشتند قابل قبول نیست. چرا قرآن دعوت به یقین می‌کند؟ چرا قرآن اختلاف را تقبیح می‌کند؟ چرا صدها آیات آفاقی و انفسی را می‌آورد و دعوت به تعقل می‌کند؟ برای این است که جایگاه ما در فلسفه و ما بعد الطبیعه روشن شود.

با توجه به ترتیب و ترتب آیات و روایات در اصول دین من مکلفم که خودم فکر کنم و با هیچکس هم کار نداشته باشم. الا خدا و عترتش. در واقع تطابق عقل با وحی در ساحت نظر نکته اصلی است. لازمه‌اش هم اعتقاد به اصول و نظام و نوعی معرفت یقینی است که اعتقاد کامل دارند و از این جهت در ساحت نظر، به حجیت علم، فلسفه، عرفان و شهود اعتقاد دارم اما تساهل در عرصه عمل بیشتر جلوه می‌کند و آن ارتباط دین با سیاست است که آقای داوری اشاره کردند. در قرآن می‌فرماید:

«قالت الیهود ید الله مغلوله»

بحث این است که یهود معتقد است خدا علت در حدوث است و علت در بقا نیست. این را ما شیعیان قبول داریم و حکمت متعالیه هم اثبات کرده که خداوند هم علت حدوث و هم علت بقاست. وقتی خدا علت بقاست یعنی خدا هر آن و لحظه در زندگی و ساحت تفکر و فعالیت‌های اجتماعی بشر حضور دارد. لازمه این هم رابطه دین با سیاست است. در این عرصه محکمت اسلامی خدشه بر نمی‌دارد یعنی مثل غرب اهل تساهل و تسامح نیست.

کدیور: نکاتی را که دوستان در نفی تساهل دینی مطرح کردند مسایلی نبود که بنده در اثبات عنوان کرده باشم. پذیرش آن چیزی که مورد قبول ما نیست، مراد من نبود. مسأله این است که غیر از عقیده من حتی در حوزه اعتقاد و احکام و اخلاق و فرهنگ عقاید دیگری هم هست. من با این عقاید می‌خواهم چه کنم؟ آیا می‌خواهم آنها را در جامعه سرکوب و زایل کنم یا به رسمیت بشناسم؟ نسبییت وقتی آغاز می‌شود که بگوییم آنها هم عین حقیقت هستند حال آنکه آنها واقعیت هستند. تسامح از جایی شروع می‌شود که من بپذیرم که در حوزه‌های مختلف غیر از تفکر و برداشت من برداشتهای دیگری هم هست و امکان دارد آن برداشتها درست باشد. تناقض وقتی پیش می‌آید که این دو در یک فرد محقق شود. به نظر من هم اصالت وجود درست است هم اصالت ماهیت. من اگر خود به اصالت وجود قائل هستم ولی کسی که به اصالت ماهیت قائل است و حرف علمی می‌زند، ولو اینکه من آن را قبول ندارم او را هم زایل نمی‌کنم. این مسأله در حوزه فلسفه و علم جای بحث ندارد. اشکال و دشواری وقتی است که در حوزه دین مطرح می‌شود. من به آنچه خود درست می‌دانم یقین دارم. دیگران هم به خلاف آنچه من عقیده دارم یقین دارند و آنها هم علمایی چون من هستند. بنده در چنین حوزه‌ای قرار دارم. در اینجا چه باید بکنم؟ تسامح از اینجا آغاز می‌شود که وقتی من متیقن هستم و دیگری هم ادعای یقین دارند به آنها احترام می‌گذارم و آنها را سرکوب نمی‌کنم و حق آنها را در همان بحث به رسمیت می‌شناسم، بخصوص در حوزه اعتقادی. من در این خصوص مثال زدم ولی جواب نگرفتم. مرجع رسمی اعتقادات در اختلافات چه کسی است؟ این که من چنین برداشتی دارم، دهها چون من چنین اعتقادی ندارند. آنها هم با مبانی دینی، با همین کتابها، با همین عقل خدا داد و با اعتقاد و اتکا به همین وحی منزل سخنانی دارند. همه اینها در متن جامعه وجود ندارد. کتابها نوشته شده است. این که گفته شود ما هیچ سخن متفقی نداریم درست نیست. اما آیا همه اعتقادات ما متفق علیه است؟ آیا ضروریات ما متفق علیه است؟ اگر این طرفش را نداریم، آن طرفش را هم نداریم. ما موارد فراوان اعتقادی داریم که مورد اختلاف است. حوزه ضروریات ما هم مورد اختلاف است. البته اشتراک هم داریم ولی بحث ما دقیقاً در موارد اختلافی است. تفرقات از پذیرش و تحمل برداشتهای متفاوت آغاز می‌شود. الان به عنوان یک واقعیت در مسایل اصولی و نه در مسایل فروع و جزئی اختلاف فراوانی از سوی علمای بزرگ عنوان شده است. جناب آقای غرویان آیا مبنای شیخ صدوق را در اعتقادات می‌پذیرند یا مبنای شیخ مفید را در تصحیح الاعتقادات؟ اینها به شدت با هم متفاوت هستند. این دو بزرگوار در بیش از ۱۰۰ مسأله اعتقادی با هم اختلاف نظر دارند.

شیخ مفید می‌گوید این گونه که شیخ صدوق نظر داده از حوزه دین هم خارج شده‌ایم. البته مؤدبانه این حرف را می‌زند و البته به لوازم شرعی این خروج از دین پایبند نیست. همین مسأله بهشت و جهنم که گفته شد همه یک جور می‌پندارند. آیا آن بهشت و جهنمی که مرحوم صدر المتألهین تصویر می‌کند با آن بهشت و جهنمی که مرحوم ملا صالح مازندرانی که حدوداً با یکدیگر همزمان هستند تصور می‌کند یکسان است؟ گاهی وقتها به این مطلب می‌رسیم که یک اشتراک لفظی با هم دارند. در حالی که با آن نحوه عمیق عرفانی فلسفی اینها هر دو باور دارند. بی‌شک اگر ما اختلاف نظر را در مسایل اعتقادی و اخلاقی و حتی حوزه ضروریات داشته باشیم، با توجه به بعضی اشتراکات، موارد اختلاف فراوانی خواهیم داشت. بنابراین همانطور که عرض کردم تساهل و تسامح، هیچ تلازمی با نسبییت ندارد. اگر ما با نسبییت مخالفیم هیچ ایرادی ندارد با آن مناقشه بکنیم، بجای خودش هم محفوظ است، اما اگر کسی دم از تساهل و تسامح زد لزوماً طالب نسبییت نیست. من می‌توانم به عقیده خودم یقین داشته باشم ولی این مقدار را باور کنم که دیگری هم هستند که دقیقاً به امر خلاف من به یقین رسیده‌اند یا هر دو یقین ما، جزمی بیش نیست.

در جزم هم مطابقت با واقع ملاک نیست. یا اینکه آنچه من پنداشته‌ام جزم است و دیگری، به یقین

*نعمت الله باوند: تسامح به معنای تحمل نظرات مخالف، کاملاً پذیرفته است. اما گروههایی که نظر مخالف دارند در بیان آن نباید مبانی و عقاید اسلامی را مورد توهین، تحقیر، تضعیف و تحریف قرار دهند.

رسیده است و یا آنچه که من پنداشته‌ام واقعاً یقین است و آنچه که دیگری گفته جزم است. صرف این مطلب که بگویم حرف من یقینی است با این انشایی که من می‌کنم محقق نمی‌شود. هم میر داماد به اصالت ماهیت خودش یقین داشت هم ملا صدرا به اصالت وجود خودش یقین داشت. کدامیک از اینها درست است؟ الان ما قضاوت می‌کنیم که بعضی از این موارد منطبق بر واقع است.

در واقع می‌توان قایل به یقین و رئالیسم انتقادی بود و در عین حال تساهل هم داشت. لذا اجتماع نقیضها نخواهد بود چون در بحث تساهل و تسامح به هیچ وجه ما به صحت عقاید دیگران حکم نمی‌کنیم، بلکه من با حفظ یقین خودم به رسمیت می‌شناسم که دیگرانی هم چون من یقینی دارند و احتمال هم دارد یا من یا آنها اشتباه کنند و تسامح هم از همین جا شروع می‌شود. تساهل و تسامح با بی‌تفاوتی و با تحمل عقیده دیگران فرق دارد. تسامح و تساهل از کسی صادر می‌شود که عقیده دارد و به عقیده خود نیز پایبند است. اما همانقدر که نسبت به خودش حسن نیت دارد همان قدر به آن عقیده دیگر هم حسن نیت دارد.

کیهان فرهنگی: چگونه می‌توان بر اساس یک سری اصول ثابت و بدیهی به دو نوع یقین رسید، ریشه این تفاوت در کجاست؟

کدیور: در یک گفت و گوی علمی می‌توانیم مشخص بکنیم که آیا دو یقین ادعایی واقعاً یقین هستند یا هر دو جزمی بیشتر نیستند. مثلاً در مورد حسن عدل و قبح ظلم، آیا اشاعره چون معتزله می‌اندیشند؟ آیا همه اصول دین ما یک جور هست؟ شما هر مسأله‌ای را که بفرمایید بنده اختلاف مبنايي علما را در آن عرض می‌کنم. چه در حوزه اعتقادات، چه در حوزه احکام.

تساهل یعنی اینکه ما بپذیریم علما روی مبانی علمی که خودشان آنها را یقینی می‌دانستند جلو آمدند. آیا می‌توان گفت فقط یک عالم می‌تواند حرف بزند و عالم دیگر باید از صحنه جامعه حذف شود؟ لذا کسی به تساهل و تسامح مطلق به این معنا که فرمودند یعنی هر کس هر چیزی که خواست ذکر کند، معتقد نیست. همه این مسائیل روی اسلوب و مبانی و معیار علمی مورد نظر است.

فاضل میبیدی: موضوع این است که این معیار علمی چیست، با چه ملاکی می‌توان قول علمی را از غیر علمی تشخیص داد؟

کدیور: در موارد اختلاف هیچ فرد واحدی وجود ندارد که همگان نظر او را بپذیرند. در دعوی بین ملاصدرا و مرحوم مجلسی که بر مبنای علمی و صحیح نظر ایشان را مطرح می‌کنند باید هر دو اجازه نشر داشته باشند.

کیهان فرهنگی: امروزه بین حوزه عمل و حوزه نظر نمی‌توان تفکیک قایل شد. اگر ما از لحاظ نظری تسامح را پذیرفتیم باید راهکارهای آن را در جامعه ارائه کنیم. آیا بر این مبنا هر کس اجازه دارد هر چه خواست مطرح کند؟

کدیور: نه. قانون وجود دارد و همه باید طبق قانون عمل کنند.

غرویان: اینکه می‌فرمایید در چارچوب قانون، معنایش آن است هیچ قانونی نسبت به عقیده و رأی ضد خودش تسامح و تساهل ندارد.

اما در خصوص آن نکته‌ای که فرمودید کدام اسلام شناس، فیلسوف، فقیه یا مفسر برای ما حجت است باید عرض کنم هر دو نفری که با هم بحث می‌کنند، باید یک سری اصول حاکم بر بحث را پذیرفته باشند. یعنی فراتر از نظرات این دو نفری که با یکدیگر مجادله، مناظره و مباحثه دارند یک منطقی باید حاکم باشد. و الا اگر طرفین بحث هیچ اصل مشترکی را قبول نداشته باشند، اصلاً نمی‌توانند بحث کنند. پاسخ بنده، به سؤال آقای کدیور این است که مرجع، همان اصول حاکم است، همان اصولی که هر دو پذیرفته‌اند.

غرویان: مرجع و معیار صحت و سقم بین دو نفری که با هم بحث می‌کنند، باید اصلی فراتر از آن دو باشد.

کدیور: در این اصول هم اختلاف هست.

غرویان: در همه آن اختلاف نیست. بالاخره ما باید به یک نقطه اتکایی برسیم و الا سر از نسبیت مطلق در می‌آوریم. بین علمای دین به رغم اختلافاتی که وجود دارد، اشتراکاتی هم هست.

کدیور: در تطبیق این اصول مشترک دوباره اختلاف پیش می‌آید.

کیهان فرهنگی: برخی معتقدند امروزه دین ناچار از تساهل است. آیا این تساهل به معنی چشم‌پوشی از بعضی مبانی دینی است؟

فاضل میبیدی: این به همان بحث تاریخی برمی‌گردد. دین اسلام نمی‌تواند در جامعه ادعا کند که تمام آنچه که من می‌گویم حق است و تمام آنچه که دیگران می‌گویند باطل. این ادعا را نه پیامبر (ص) و نه علمای ما نداشته‌اند. پیامبر (ص) نگفته آنچه که من می‌آورم نفی تمام آن چیزی است که دیگران آورده‌اند. یعنی پیامبر (ص) حق را آورد ولی پذیرفت که مکاتب دیگر هم حق دارند و حق آنها را هم پذیرفت. یعنی آنچه که پیامبر (ص) آورد این نبود که پیامبر ابتدا آورده باشد. ادیان قبل هم آورده بودند و پیامبر (ص) تکمیلش کرد. پیامبر (ص) تمام آنچه که غیر از اسلام در جزیره العرب وجود داشت را نفی نکرد، گفت آنچه من می‌گویم مکمل چیزهایی است که دیگران گفته‌اند.

ممکن است یک حکمی در شریعت اسلام که در هزار سال قبل حق، قابل اجرا و پیاده کردن بوده است، امروز یک حکم حقوقی در فرانسه باشد، مال ما هم نیست مربوط به جامعه حقوقی فرانسه است اما همان حکم و همان قانون را بیاوریم در اسلام و به نام اسلام عمل کنیم و حتی همان حکم هزار سال قبل را بگذاریم کنار. این هیچ خلاف اسلام نیست.

مثلاً بحث احتکار یا زکات. یک حکمی هزار سال پیشتر در رساله‌های عملی ما و کتابهای فقهی ما باشد و مردم به آن عمل کرده باشند ولی آن حکم امروز در حقوق قابل اجرا نباشد با تکامل و روند زمان نسخ شده باشد و در روزگار ما یک حقوقی باشد که امروز برای مردم قابل اجراتر و بیشتر به صلاح مردم باشد. می‌توان از آن حکم استفاده کرد.

هدف از اجرای حدود در اسلام تأدیب جامعه است که جرم در آن واقع نشود. ما می‌توانیم از راه غیر قطع دست دزد ترتیبی بدهیم که دزدی در جامعه کمتر باشد و به مراتب تأدیب، هم بهتر و هم راحت‌تر برسیم. امروز ممکن است با قطع دست دزد، جامعه ما به جایی نرسد من نمی‌خواهم بگویم این نظریه قطعی است ولی اگر کسی این بحث را مطرح کرد باید جای بحث را برای او باز کرد. یعنی آیا واقعا اینکه اسلام گفت

«السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما»

یعنی تعبد روی قطع دست است؟ و یا قطع دست یک راهی است برای تأدیب جامعه تا کسی دزدی نکند. اگر ما دیدیم این حکم جنبه طریقی دارد نه جنبه اصلی و هدفی، می‌توان آن حکم را عوض کرد که جامعه از آن بهتر استفاده کند. اجرای احکام در زمان علی (ع) و پیامبر (ص) فرق داشته است. در زمان خلیفه سوم کسی کار ضد اخلاقی کرده بود. عثمان حکمی برای او صادر کرد. حکمی را که از قبل بود. حضرت علی (ع) فرمودند چون با این حکم این شخص تأدیب نمی‌شود و جامعه عبرت نمی‌گیرد او را از کوه باید پرت کرد. آن جامعه با آن نوع حکم تأدیب می‌شد و عبرت می‌گرفت. ما می‌توانیم در جامعه خودمان را به روی ادیان و مکاتب دیگر باز کنیم. اگر در آن ادیان و مذاهب و مکاتب یک احکامی را یافتیم که عقلا و منطقاً به قول آقای غرویان به صلاح جامعه است، می‌توان آن حکم فرعی اسلام را نسخ کرد و به عنوان قضیه خارجی دانست و به جایش این حکم را گذاشت. این تسامح است. این نیست که بگویم هر چیزی که شیخ طوسی گفت باید آن اجرا شود. و هر چیزی را هم که جامعه غیر شیعی یا غیر اسلامی گفت آن را باید کنار بگذاریم، من این را قبول ندارم. در احکام، اصول و چارچوبها ثابت است. اما در حدود، قصاص، زکات، مالیات و مسایل غیر عبادی مسأله قابل بحث

است. خلاصه اینکه ویژگی جامعه مدنی این نیست که در تمام احکام فقهی فرعی متصلب باشد و تمام احکام دیگر را کنار بگذارد. ممکن است تسامح ما را به جایی برساند که برای مصلحت

*حجت الاسلام محسن کدیور: من که به تساهل و تسامح قایل هستم در برابر فردی که مقدسات مرا استهزا کرده ذره‌ای کوتاه نمی‌آیم و معتقدم در مورد کسی که توهین کرده باید حد اجرا شود و این موضوع ربطی به تساهل ندارد.

جامعه، بعضی از احکام خودمان را تعطیل کنیم و احکام دیگران را بگیریم و اجرا کنیم.

کدیور: در مورد فسخ احکام باید گفت این کار در حیطة قدرت علما و فقها نیست و صرفاً از اختیارات پیامبر اسلام (ص) است، حتی ائمه معصومین هم برای جلوگیری از تعرض به ساحت دین از آن استفاده نکردند. در مباحثی که حیطة عقل نیست نباید بحث بکنیم. در زمینه احکام غیر عبادی هم باید تمامی مبانی اجتهادی ما مورد سنجش قرار بگیرد. این که فلان مسأله با شرایط روز سازگار هست برای احکام جدید کفایت نمی‌کند. آنچه من از آن دفاع می‌کنم تساهل و تسامح با حفظ مبانی دینی است. من معتقدم دیانت ما آن قدر غنی است که ما می‌توانیم با حفظ اصول و مبانی دینی خودمان، عقاید مخالف را هم تحمل کنیم و ذره‌ای هم از اعتقادات خودمان کم نگذاریم. این نکته مهمی است.

کیهان فرهنگی: بازگردیم به مبانی و اصول تسامح و تساهل در دین...

باوند: اسلام حق آزادی عقیده را داده است. حتی بیان و تبیین آن را با این شرط که به تضعیف اسلام نیانجامد، آزاد گذاشته است. در اسلام اصل سعه صدر وجود دارد.

کیهان فرهنگی: از نظر شما سعه صدر همان تساهل دینی است؟

باوند: تسامح به معنای تحمل نظرات مخالف از نظر اسلام کاملاً پذیرفته است. اما اگر گروه‌هایی نظرات مخالف دارند و می‌خواهند آن را بیان کنند، نباید مبانی و عقاید اسلامی را مورد توهین، تحقیر، تضعیف و تحریف قرار دهند. یعنی در واقع یک نوع تفاهم انسانی و منطقی بر رابطه یک حکومت اسلامی و مخالفانش حاکم و مخالفان هم باید سعه صدر داشته باشند و با برخورد منطقی در جامعه حضور داشته باشند. اگر اینطور باشد اسلام تحمل می‌کند و این سازنده هم هست. خلافش هم عصبیت، تعصب و تنگ نظری است که به انفجار جامعه می‌انجامد و آزادی معقول و متعادل را که اسلام به آن معتقد است نفی می‌کند.

کیهان فرهنگی: در عالم رأی و نظر همه قبول دارند که می‌شود با هم بحث کرد منتها مسأله اینجاست که آیا این تساهل و تسامح وقتی می‌خواهد به یک قاعده، قانون و هنجار اجتماعی تبدیل شود وضع چگونه خواهد بود و تا چه حد تساهل و تسامح پذیرفته است؟

داوری: پرسش اصلی و مهم همین است که فرمودید. فکر چیزی نیست که بتوان جلوی آن را گرفت. پس بحث این است که اگر جلوی نشر آرا و اقوال گرفته می‌شود حق جلوگیری از کجا می‌آید؟ در این امر ما دچار افراط و تفریط شده‌ایم و قسمتی از مشکل را کسانی برای ما بوجود آورده‌اند که نمی‌دانند اثر یک نوشته چیست. و به این جهت گاهی پیشینه یک لفظ یا جمله را زیر و رو می‌کنند که ببینند مبدا این مسأله فساد اخلاق می‌آورد یا نه. این سهل‌انگاری و بی‌احترامی نسبت به زبان است. کتابی که آن را نردبان آسمان خوانده‌اند پر از الفاظ مستهجن است! اگر قرار بود این کتابها فاسد باشند، تا به حال خیلی‌ها را فاسد کرده بود. گلستان سعدی پر از الفاظی است که امروزه مستهجن است. آیا تاکنون کسی گفته است که گلستان سعدی گمراه کننده است؟ آیا خوانندگان کتاب مادام بواری که در قرن نوزدهم نوشته شده فاسد شده‌اند؟ ما خیال می‌کنیم باید چشم و گوشها را بست و مردم با شنیدن الفاظ فاسد می‌شوند. ما باید عدل و حد وسط را رعایت کنیم. احکام دین مشخص است. دین اگر بعضی تساهلها را نمی‌پذیرد خیلی از منعها و جلوگیریها را هم نمی‌پذیرد.

برگردیم سر اصل قضیه. تolerانس به این معنی که هر عقیده‌ای ولو خلاف دین باشد آزاد است، مورد قبول فقیه نیست. اینکه دین گفته باشد عقاید آزاد است، نه چنین نیست. سوره براءت بدون بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌شود، و این خیلی معنا دارد. انصاف و عدالت و جوانمردی و لطف و حوصله در دین هست. خشونت هم اصلاً با شرع، عقل و عرف و معرفت سازگاری ندارد. بنابراین بیاییم مرزها و حدود را مشخص کنیم و دین را چنان که هست بشناسیم.

کیهان فرهنگی: اینکه می‌توان با سعه صدر در مورد مسایل متفاوت در محافل علمی محدود و خاص بحث و جدل کرد، امری پذیرفتنی است. اما مسأله این است که ما بتوانیم عقاید و آرای گوناگون را در صحنه اجتماع و در میان عامه مردم تحمل کنیم.

داوری: بحث علمی به محافل خاص اختصاص دارد. حال آنکه بحث تolerانس در این مورد است که مثلاً یک روزنامه نگار چه می‌تواند بنویسد، جامعه چه می‌تواند بکند و چه حقوقی دارد؟ تolerانس در مسایل علمی و اخلاقی هم وجود دارد. آنچه ما امروز در مورد آن بحث می‌کنیم، تolerانس سیاسی است.

کیهان فرهنگی: آرای علمی را کجا باید نوشت، مرز خصوصی و عمومی کجاست؟

داوری: ما نباید حکم علم را با نظر عمومی مخلوط کنیم. ما می‌خواهیم از کتاب و سنت استنتاج کنیم که آیا مجازیم هر رأی و عقیده‌ای را در جامعه مطرح کنیم. به عبارت دیگر سؤال این است که آزادی بیان تا کجا است؟ مهمترین اصل و ماده اعلامیه حقوق بشر این است که مردم در عقاید و افکار خود آزاد هستند. تمام معنای تolerانس در همین اصل است. بر طبق این اصل نباید متعرض کسی که نظر و عقیده‌ای خلاف نظر و عقیده رسمی دارد شد.

کدیور: آقای دکتر داوری نکات بسیار ظریفی را اشاره کردند. ایشان مطلقاً پذیرفتند که در حوزه خلوت می‌توانیم بنشینیم و در مورد هر مسأله اعتقادی نظر بدهیم ولی در جلوت نمی‌شود. آیا نوشتن کتاب حوزه خلوت است یا حوزه جلوت؟ آیا نوشتن در یک مجله علمی، حوزه عمومی است یا حوزه خصوصی و خلوت؟ با پیشرفت وسایل ارتباط جمعی آیا اصلاً، حوزه خصوصی باقی مانده است؟ معنای این سخن این می‌شود که ما هیچ مطلب علمی را منتشر نکنیم، در حالی که اگر از زاویه دیگری به مسأله نگاه کنیم می‌بینیم که بهترین ملاک برای طرد اقوال ضعیف و ناصواب نقد علمی آنهاست. وقتی قولی مطرح شد اگر بلا فاصله به وسیله علمای قوی مورد نقد قرار بگیرد بطلان و اشکالش مشخص می‌شود و صاحبش اگر حرف ناصوابی زده رسوا می‌شود، بنابراین اگر منطق ما قوی است، ما هیچ دغدغه‌ای نباید داشته باشیم.

غروی: آقای کدیور شما در یک جا می‌فرمایید حرفهای همه علما باید مطرح شود. در جای دیگری می‌فرمایید حرفی را اگر حق بود می‌پذیریم و اگر باطل بود رسوا می‌کنیم. این رسوا کردن با تسامح و تساهل چه جور جمع می‌شود؟ حرف ما همین است. در حوزه عقاید، احکام، مسایل سیاسی، حکومتی و اجتماعی ما یک مبانی، برهان و استدلالی داریم. اگر فرد دیگری با برهان، حرف دیگری زد آن را می‌پذیریم و الا باید با آنها به این صورت برخورد کنیم و رسوا کنیم. همین است که ما می‌گوییم، تسامح در ذات دین نیست. ذات دین یک بستر روشنی دارد. اسلام یک چارچوب مشخصی دارد. مدعی این هم هست که این چارچوب و این مجموعه جهان بینی، ایدئولوژی، احکام، فروع و اصول همه‌اش به برهان منطقی و عقلانی مبتنی است. ادعای اسلام و مسلمان این است. در خارج از این مجموعه هر رأیی و مکتبی باطل است. ما باید بطلان او را اعلام بکنیم. باید بگوییم ما حق هستیم. شما می‌فرمایید نظرات دیگران برای خودشان محترم است. بله، ما قائلیم، نظرات آنها برای خودشان محترم است، اما برای ما محترم نیست.

کدیور: وقتی عالمی برداشتی از بخشی از دین ارایه کرد ما این برداشت را باید به رسمیت بشناسیم، هر چند ممکن است با آن موافق نباشیم. ما اصول مشترک داریم. اما در تبیین و پیاده شدنش اختلاف آغاز می‌شود و دقیقاً تساهل و تسامح از همین جا شروع می‌شود. با قبول تساهل و تسامح به هیچ وجه نباید بخشی از بخشهای دین یا جزیی از اجزای دین به زمین گذاشته شود. اینکه ما به بخشی از دین ایمان داشته باشیم و به بخشی کفر بورزیم چنین صلاحیتی نداریم. چیزی که از آن دفاع می‌کنیم، با حفظ تمامیت دین است که بنده معتقدم با حفظ تمامیت می‌شود به تساهل و تسامح قایل بود. بحث تساهل و تسامح

دقیقا فارغ از بحث توهین است. بنده که به تساهل و تسامح قابل هستم ذره‌ای از اعتقاداتم کوتاه نمی‌آیم و فردی که مقدسات مرا استهزا کرده است، باید حدود او اجرا شود و این موضوع ربطی به تساهل ندارد. این مباحث با مسایل تساهل و تسامح به هیچ وجه قابل خلط نیست. قطعا باید بین ارباب ادله و ارباب فضل احترام متقابل باشد. این اولین اصلی است که ما باید بپذیریم. اگر قرار به توهین، استهزاء، تحریف و مانند اینها شد قانون حاکم است و هر کس چنین کرد از بحث علمی خارج شده است و قطعا قانون در موردش حکم می‌کند و قانون دین هم در اینجا مشخص است. اسلام عقیده‌های مخالف و برداشتهای متفاوت را در درون دین پذیرفته است. در عین حال پذیرفتیم که ممکن است برداشتهای دیگر هم بحق نباشد منتهی با توجه به اینکه گوینده این برداشتها علمایی بودند که بنا به تلقی خودشان از اصول و قوانین از کتاب و سنت برداشت کرده‌اند ما این احتمال را می‌دهیم که بهره‌ای از حقیقت هم در آنها باشد و در عین حال که به عقیده خودمان یقین داریم اجازه می‌دهیم که آنها هم نظراتشان را مطرح کنند. با چنین معنایی تسامح و تساهل ذاتی دین مقدس اسلام است و اسلام پذیرفته که در چارچوب عقایدی که خودش ارائه کرده است برداشتهای متفاوت حتی در حوزه اعتقادات مطرح بشود منتهی با همان ضوابط که وضع شده است.

* داوری: ما می‌خواهیم از کتاب و سنت استنتاج کنیم که آیا مجازیم هر رأی و عقیده‌ای را در جامعه مطرح کنیم؟ به عبارت دیگر سؤال این است که حد آزادی بیان کجا است؟

* غرویان: تساهل و تسامح در هیچ جای دنیا و در هیچ مکتبی وجود ندارد. هر مکتبی نسبت به چارچوب فکری خودش تصلب دارد و حتی در سیاست هم تسامح را نمی‌پذیرد.

کیهان فرهنگی: در جامعه مسلمانان ممکن است قرائتهای مختلف از دین وجود داشته باشد. با آن نظرات گوناگون چه باید کرد؟ و حدود و مبانی این تسامح-در واقع تسامح درون دینی- کدام است؟

غرویان: البته آن نظرات محترم است. ما تسامح در دین را در حدی که به عنوان یک راه و مقدمه‌ای برای هدایت دیگری باشد قبول می‌کنیم. یعنی من باید مدارا و مسامحه داشته باشم. سخت‌گیر نباشم، برای آنکه مخالف رأی و نظر خودم را به مسیر عقیده دینی بکشانم.

کیهان فرهنگی: چه ملاکی وجود دارد که برداشت شما درست باشد؟

غرویان: اسلام آوردن من بر اساس عقل و منطق است. بعد از اثبات وجود خدا، نبوت وحی و بعثت را بر اساس برهان عقلی می‌پذیرم. وقتی با برهان عقلی و به عصمت معصومین، پیغمبر و وحی رسیدم آنچه به پیغمبر رسیده است را مصون از خطا می‌دانم.

یک سری ضروریات در قرآن هست که ولو بنده به فلسفه این حکم نرسیده باشم ولی چون با عقل خودم به فلسفه وحی و عصمت وحی از خطا رسیدم باید آن را بپذیرم. نمی‌توانم با این فرض که من به این نتیجه رسیده‌ام یک حکمی در حقوق فرانسه و انگلیس بهتر از حکم قرآن مثلا در مورد سارق است آن را بپذیرم.

کدیور: در تساهل و تسامح اصل بر این است که مباحث بر اساس اصول و مبانی علمی ذکر شود. در غیر این صورت هرج و مرج علمی به وجود می‌آید. از طرفی اینکه ما خود را هادی بدانیم و دیگران را بر ضلالت، دقیقا بر خلاف تسامح و تساهل است و با برخی مبانی دینی ما هم در تعارض قرار می‌گیرد.

همان طور که بنده با تفضل الهی ممکن است بر هدایت باشم این احتمال هم نسبت به دیگران وجود دارد. این جاست که تساهل و تسامح محقق می‌شود. با این که صراط خدا مستقیم و واحد است، اما سبیل الی الله متفاوت است. با سبیل‌های متفاوتی می‌توان به این بزرگراه صراط مستقیم رسید. به زبان بسیار ساده، تساهل و تسامح این است که ما بپذیریم سبیل الی الله متفاوت است. در جامعه ما هر قولی که بر مبانی علمی و بدیهی گفته شده باشد و به لحاظ علمی قابل اعتنا باشد ولو نتیجه‌ای که می‌گیرد در جامعه مورد پذیرش قرار نگیرد.

باوند: در باب معرفت یقینی و تسامح، این سؤال مطرح است که این یقین از کجا آمده است. آقای کدیور مبنای ثابت و نهایی در دین را انکار کردند.

کدیور: شما که می‌فرمایید هست نشان بدهید، یقینهای متفاوت در میان علمای ما چگونه مطرح است؟

باوند: ملاک شما فقط فهم بشر است، چیزی را که نمی‌بینید، نگاه بیرونی به دین است. چیزی که نمی‌بینید خداست، و خداوند هیچ نقشی در مرجعیت و تفکر دینی و تفکر برون دینی که معیار تفکر شماست ندارد. این همان حرفهای فلسفه نسبیت است. تئوری نسبیت یک مرجع نهایی را نفی کرد و آخر هم به هیچ اصل و اصولی نرسید و سرانجام هم به یک شکاکیت جدیدی منتهی شد که الان هم در غرب بحران ایجاد کرده است. صحبت‌های شما ریشه در همان تفکرات دارد. یعنی از طرفی می‌فرمایید به حقانیت دین یقین داشته باشیم ولی در عین حال هیچ مرجع نهایی هم نیست، ممکن است دیگری هم حق باشد. وقتی مرجع نهایی برای قضاوت نیست دین بر چه مبنایی است؟ پوپر می‌گوید: اعتبار عینیت علم به جز توسل به اصول ما بعد الطبیعه امکان ندارد. یعنی باید پیش فرضهایی را قبول کنیم و بگوییم علم ارزش نظری و عینی دارد. شخصی مثل راسل می‌گوید هیچ اصل علمی در خور یقین نیست، و فقط جنبه تکنیکی دارد. فلاسفه انگلستان در این موضوع مانده‌اند و هنوز هم حل نشده و به شکاکیت منجر شده است. اگر ما قرائت‌های مختلفی از دین داریم باید سوفیسم را بپذیریم. این یعنی نسبیت. شما می‌گویید اصول علمی. این اصول علمی باید به جایی برسد که به صورت نفس الامری معتبر باشد. شما این مرجع نهایی را قبول ندارید و معتقدید علما با هم اختلاف دارند. در صورتی که ما حق را به افراد نمی‌سنجیم، افراد را به حق می‌سنجیم. حقیقت یک امر مطلق است. اگر نبود چرا خدا به ایمان و اعتقاد و یقین و جهاد دعوت کرده است، اگر این مرجع نهایی نباشد بشر با سوفیسم یا یک جریان نسبیت‌گرایی مواجه است.

کدیور: این همه انسان متیقن به امور متفاوت و متناقض در جامعه داریم، یقین آنها از کجاست؟ جز اینکه باید بعضی از اینها را جزم بدانیم نه یقین؟ یقین چون کبریت احمر است و به این سادگی به دست نمی‌آید. آنچه آقای باوند مدعی رسیدن به آن هستند رئالیسم خام است. در صورتی که آنچه بنده از آن دفاع می‌کنم رئالیسم پیچیده است نه سوفیسم. تفاوت جدی بین این دو مطلب وجود دارد. حرف من این است ولی برداشت‌های مختلفی از آن می‌شود. بر اساس اصول بدیهی، علمای مختلف در نظریات خود به نتایج متفاوتی می‌رسند. راز اختلاف علمی هم در همین مسایل است و لذا می‌توان به یقین رسید. در عین حال به دیگران هم حق داد که به یقین برسند.

باوند: اگر اصول بدیهی است و قرائتها از این اصول متفاوت است در نهایت به نفس الامر این اصول نمی‌توانیم پی ببریم.

داوری: در مورد «برداشتها و قرائت‌های متنوع و گوناگون علما و فقها از متن دین» باید گفت که طرح اختلاف قرائت‌ها و اعلام «فقدان و غیاب معنی» با هم ملازم بوده است. اینکه علما و فقها در همه مسایل اتفاق تام و تمام نداشته‌اند، خلاف نیست. با این اختلافها امت اسلام به فرقه‌ها و مذاهب گوناگون تقسیم شده است. در مسیحیت هم تلقی و تفسیر امثال لوتر منجر به پیدایش مذهب پروتستان شد. اما این اختلافها را نباید از مصادیق اختلاف قرائتها دانست. زیرا اینها مورد تصدیق و قبول گروههایی از مردم قرار گرفته و به اختلافهای ثابت و دائم در دین مبدل شده است. تساهل دینی هم با ثابت شدن این اختلافها نمایان می‌شود. علمای دین در مسایل اساسی شریعت و در آنچه به عمل و اعتقادات مردم مربوط می‌شود، اختلافهای جزئی دارند. البته فقهی که عارف است، توحید، نبوت معاد را غیر از فقیه ظاهری می‌فهمد و درک می‌کند. اما این اختلاف موجب نمی‌شود آنها در فروع و احکام، فتواهای کاملاً متفاوت داشته باشند. در زمان ما بعضی از دانشمندان علوم غیر دینی که با اعتقادات و آداب دینی پرورده شده‌اند در مسایل دینی وارد شده و اظهار رأی و نظر کرده‌اند و گاهی این آراء، مخالف رأی اکثریت یا تمام علمای دینی بوده است. من این اختلاف را دینی و اختلاف میان علمای دین نمی‌دانم. بسیاری از دینداران حسن نیت کسانی را که خواسته‌اند دین را از اتهام ارتجاعی بودن و به گذشته تعلق داشتن بیرون بیاورند تحسین می‌کنند اما معلوم نیست که همه این حسن نیت‌ها و کوشش‌ها منشأ اثر خیر باشد. اگر مردم جامعه‌ای یکی از قرائت‌های متعدد دینی را بپذیرند و به آن تسلیم شوند این پذیرش در نحوه زندگی آنان مؤثر خواهد بود. قضیه این نیست که یک میزان و حکم تعیین شده بتواند به همه اختلاف‌ها پایان دهد. این مسأله چیزی بیش از مباحث نظری و علمی

است. اگر بتوان یک فهم دینی را ملاک فهم‌های دیگر گرفت، آن فهم، فهم پیامبر(ص)، اولیاء و ائمه دین است. بحث‌هایی که میان منور الفکرها و روشنفکرها در مورد دین در گرفته‌گر چه بسیار پر معنی است و مسلماً در وضع دینی و اعتقادات دینی تأثیر دارد اما بحث‌های دینی نیست. این بحث‌ها بیشتر سیاسی است و ربطی به دین ندارد و بر اثر نسبیتی که اسلام و بطور کلی دین با عالم تجدد پیدا کرده، پیش آمده است و معمولاً در مورد آرای دینی به اعتبار نظری که در باب تجدد دارند حکم می‌شود. حتی مردم متدین به دو گروه بنیادگرا و متجدد تقسیم شده‌اند. به عبارت دیگر مبنای این تقسیم به عالم غرب تعلق دارد. طبق این تقسیم بنیادگرا کسی است که می‌خواهد احکام ظاهری دین در همه جا بدون رعایت شرایط و ملاحظات زمان و مکان اجرا شود. اما گروه متجدد سعی می‌کند دین را با اصول تجدد تطبیق دهد تا بتواند تجدد را هم قدری دینی کند. این تقسیم بندی به جای اینکه به شناسایی اسلام و وضع مسلمانان کمک کند مانع درک حقیقت اسلام می‌شود. اسلام و رای تجدد و ارتجاع است و نمی‌توان آن را با میزان‌های سیاسی و تمدنی سنجید. البته در عصر ما ملاحظات سیاسی و تمدنی را نمی‌توان نادیده گرفت. با پیدایش فلسفه‌های جدید و مخصوصاً فلسفه‌های بعد از جنگ دوم جهانی از قرآنتهای مختلف و متفاوت دین سخن به میان آمده است. ما نمی‌توانیم از این بحثها و شرایطی که این بحثها در آن صورت می‌گیرد بر کنار باشیم ولی راه حل این نیست که دین را با یکی از فلسفه‌ها و یا جهان‌بینی‌های جدید تفسیر کنیم. آشنایی با فلسفه‌ها، جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها باید به ما امکان دهد که دین را فارغ از آرای مشهور و غالب عصر درک کنیم و بشناسیم. مسأله این نیست که آیا دین را از نظرگاه رئالیسم خام ببینیم یا با عینک رئالیسم پیچیده، بلکه باید از انواع رئالیسم ایده‌آلیسم‌ها و آزاد شویم. تفسیر تجددگرایانه از دین اگر صرفاً ناظر به افزودن چیزی از معنویت بر عالم بی‌معنویت کنونی باشد، وجهی پیدا می‌کند و آن وجه هر چند اخلاقی و از روی نیت خیر مفسران و پذیرندگان آن تفسیر است ولی بدان معنی نیست که مفسران ضرورتاً به مقصود خود قایل شوند و عالم کنونی را با معنویت آشتی

* حجت الاسلام محمد تقی فاضل مبینی: اسلام در آغاز بعثت با عقاید گوناگون مواجه شد. بعضی از آنها را که از مسیحیت یا یهودیت هم آمده بود امضا کرد. این بدان معنی است که اسلام در حوزه اعتقاد تسامح را می‌پذیرد.

دهند. در مجموع باید گفت با قشریت، خشونت، تحمیل رای و رفتار و منع فکر و نظر نمی‌توان به دین و دینداری خدمت کرد و اگر دامنه این اوضاع و روش‌ها وسعت یابد به دیانت آسیب‌های بزرگی می‌رسد. من گمان می‌کنم همه دوستانی که در تأیید تساهل و تسامح سخن گفتند بیشتر خشونت و کج طبعی را نفی می‌کنند و از این حیث من هم با آنها همراه هستم. توجه داشته باشیم که قرن‌هاست در اروپا و آمریکا چهره خشنی از اسلام تصویر شده است امروز ما نباید برای آنان حجت فراهم کنیم. اسلام دین عدل است و مسلمانان از ابتدای ظهور اسلام تا کنون با ظلم ستیز داشته‌اند و نهضت‌های دینی همه بر ضد ظالمان بوده است. علاوه بر این اسلام دین رحمت است و با خشونت مناسبت ندارد. مخصوصاً تأکید می‌کنم که با اعمال روش‌های خشن نه فقط معروف رواج پیدا نمی‌کند بلکه دامنه منکر وسعت می‌یابد. اما مخالفت *باوند: تولرانس یا تسامح ریشه

در فلسفه و دین دارد و ثمره‌اش در

حوزه عقیده نسبت‌گرایی و

پلورالیسم است و در سیاست به

سکولاریسم می‌انجامد.

* کدیور: هم با تلقی نسبی گرایانه

می‌شود دم از تسامح زد و هم با تلقی

یقینی. در هر حال به نظر من تسامح به

این معنی نیست که ما دست از

اعتقاداتمان برداریم و به نسبیت قایل

شویم.

با خشونت به معنی پذیرش معنی جدید و تساهل و تسامح نیست. پذیرش این امر موجب آشفتگی در فکر می‌شود و بر مشکلات می‌افزاید. من قبلاً گفته‌ام که عرفا و فلاسفه بزرگ در کار دین سهل می‌گرفتند اما دین را سهل نمی‌انگاشتند. در عصر جدید تساهل و تسامح دینی در همه کشورهای جهان و در کشورهای اسلامی جایی پیدا کرده است، چنانچه حقوق اقلیت‌ها بیشتر رعایت می‌شود و آزادی بحث کم و بیش وجود دارد. تساهل و تسامح جای مهمی در اسلام دارد. اما این نکته را باید در نظر داشت که تساهل و تسامح در عالم پست مدرن که عالم تزلزل اصول منور الفکری است هنوز چندان قدرت و نفوذ دارد که نمی‌گذارد ما به حقیقت این مسأله راه یابیم.

کیهان فرهنگی: آثار و نتایج تفکر تساهل و تسامح در جامعه چیست؟

غرویان: وقتی بحث‌های علمی در جامعه منعکس شد، آثاری در جامعه دارد و منشأ یک سری جریان‌های عملی می‌شود. کسانی که در جامعه ما زیاد دم از تساهل و تسامح می‌زنند دنبال چه اهدافی هستند؟ برخی از این اهداف جنبه سیاسی دارد و برای تضعیف حکومت، مقدسات اخلاقی و ولایت فقیه است. اینها ابتذال اخلاقی را در جامعه به دنبال می‌آورد. با پذیرش تساهل و تسامح باید ببینیم که ما مرجع نهایی نداریم. اینها منجر به تزلزل اعتقادی در میان مردم می‌شود. کسانی که با اصل دین و حاکمیت قرآن و اسلام مخالفند، این بحث‌ها را دامن می‌زنند.

کدیور: آقای غرویان بر پایه تئوری توطئه مطالبی را بیان کردند. از انگیزه‌ها فقط خدا آگاه است. همان طور که انگیزه‌های را بر قوی احتمال می‌دهیم، امکان دارد بر اقوال دیگر هم مترتب باشد. در یک بحث علمی نباید به انگیزه‌ها و انگیزه‌ها بپردازیم. از هر چیزی می‌توان استفاده صحیح یا ناصحیح کرد. استفاده ناصحیح موجب نمی‌شود که آن اصول مورد مناقشه قرار گیرد. عدم تساهل در جامعه دینی آفات زیادی دارد که اولین آن تحجر است. حضرت امام و رهبران دینی هم بر این مسأله تأکید داشته‌اند و نسبت به آن هشدار داده‌اند.

من یک نکته بسیار مهم را عرض کنم و آن اینکه صرفاً با تساهل و تسامح است که می‌شود ایمان دینی را حفظ کرد. اگر ما به تساهل و تسامح تن ندهیم، ایمان بوسیله خوره ریا نابود می‌شود. وقتی شما آمدید و خواستید یک کلیشه به جامعه تحمیل بکنید همه متظاهر به آن کلیشه خواهند شد و آنوقت مؤمن از منافق تفکیک نخواهد شد. ما برای اینکه ایمان را حفظ بکنیم همان ایمانی که جوهر دین هست و همه ما عاشق آن هستیم و می‌خواهیم در جامعه باشد می‌باید به تساهل و تسامح قایل باشیم.

فاضل میبیدی: من مسأله را از آن طرف نگاه می‌کنم. اگر ما معتقد به تساهل نباشیم، باید دید که نقطهء مقابل آن یعنی خشونت و تعصب در جامعه چه پیامدهایی دارد. ما در طول تاریخ جنگ تعصب داریم. امروز در فرهنگ ما به روی فرهنگ‌های دیگر باز است. معیار ما برای قبول برخی از این نظریات چیست؟ این بحث علمی است و طرح آن در جامعه مطبوعاتی بسیار ضرورت دارد که ابعاد مختلف آن بررسی شود. فکر و حقایق آن که تنها در انحصار و اختیار ما نیست. تساهل به معنی همین پذیرش افکار دیگران است. در روایت داریم که: «اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه» منظور از تساهل و تسامح این است که به تعبیر حضرت علی (ع) «اضربو بعض الآراء الی بعض حتی تتولد فیها صواب...»

کیهان فرهنگی: از حضور اساتید محترم در این میزگرد سپاسگزاریم و امیدواریم این بحث ناتمام در جلسات دیگری ادامه یابد.